

## دلالت آیه ۷۶ سوره یوسف بر قاعده الزام

سعید ترابی مقدم تیتکانلو<sup>۷</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۱

### چکیده

آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، بررسی آیه ۷۶ سوره یوسف است با این هدف که آیا قاعده الزام را می شود از این آیه استفاده نمود یا خیر؟ و نتیجه آن این شد که با وجود چهار پیش فرض وقتی به سراغ آیه می رویم قاعده الزام از این آیه قابل استنباط است. به این صورت که آیه مورد بحث چون جمله (کذلک کدنا) در آن آمده، می رساند که تأیید الهی پشتوانه کار حضرت یوسف (ع) بوده و چون قرینه‌ای بر اینکه این حکم مختص همین مورد خاص است وجود ندارد، می توان از آن حکم کلی برداشت نمود. البته بر اساس جواز استصحاب شرایع سابقه این حکم برای ما هم حجت خواهد بود. نکته دیگر اینکه، این قاعده تا زمانی که بر ضرر خصم باشد قابلیت جریان دارد و فرقی نمی کند که خصم هم مذهب ما باشد یا از مذهب دیگری باشد، بنابراین از این لحاظ هم استدلال به آیه ایرادی نخواهد داشت.

کلیدواژگان: قاعده اصولی، استدلال، حضرت یوسف، ضرر، استصحاب.

<sup>۷</sup> دانش پژوه سطح ۲ حوزه علمیه، saeedt18851@gmail.com

## مقدمه

یکی از مباحث مهمی که در فقه از آن بحث می شود بحث قواعد فقهی است که با روشن شدن هر یک از آنها به مسائل زیادی می توان دست یافت و دست یافتن به این قواعد از قرآن و روایات و تطبیق اینها بر مصادیق وظیفه ای است که ائمه به ما واگذار کرده اند همچنان که امام رضا (ع) در روایتی می فرماید: علینا القاء الاصول و علیکم التفریع؛ وظیفه ما بیان کلیات و اصول شریعت است و وظیفه شما تطبیق این کلیات بر مصادیق خارجی است (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹ ق: ج ۲۷، ص ۶۲، ح ۶)

یکی از قواعدی که در فقه از آن بحث می شود قاعده الزام است که مربوط به تعامل بین مسلمانان با پیروان سایر ادیان است، این قاعده مورد بحث و بررسی قرار گرفته و علما ادله گوناگونی از سنت، عقل و اجماع بر اثبات حجیت آن اقامه نموده اند، و تا کنون دیده نشده که فقها برای حجیت این قاعده به قرآن استدلال کنند و اکثر فقها تنها مستند این قاعده را روایات دانسته اند آنچه آنچنان که شیخ حسین حلی در بحوث الفقهیه می آورد: و تنحصر أدلة القاعدة بالأخبار الشریفه الواردة عن الأئمة علیهم السلام (حلی، بحوث فقهیه، ۱۴۱۵ ق: ص ۲۷۱)

تنها آیت الله شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی به دو آیه از قرآن (آیه ۴۲ و ۴۷ سوره مائده) در این زمینه استدلال نموده اند (فاضل لنکرانی، قاعده الزام، ۱۳۹۱: ص ۴۳ و ۵۲) آنچه در این نوشتار مورد بحث و بررسی قرار می گیرد در مورد دلالت آیه ۷۶ سوره یوسف بر این قاعده است، البته چون این آیه در مورد شریعت حضرت یعقوب (ع) است و در مورد استصحاب شرایع سابقه هم دو مبنا وجود دارد، در این جا با این پیش فرض بحث را پیش می بریم که استصحاب شرایع سابقه جایز باشد.

طبق بررسی های به عمل آمده در این باره کتاب یا مقاله مستقلی نگاشته نشده، و تنها جناب آقای محمد فاکر میدی در کتابشان به نام باز پژوهی آیات فقهی قرآن فرموده اند

که به این آیه بر صحت قاعده الزام استدلال شده است (میبدی، باز پژوهی آیات فقهی قرآن، ۱۳۸۶: ص ۳۳)

### مفهوم شناسی

قبل از ورود در بحث لازم است معنای واژه الزام را بررسی کنیم:

**الزام:** از ماده لزم و مصدر باب افعال و به معنای واجب گردانیدن و به عهده او گذاشتن بوده و ثلاثی مجرد آن به معنای ثبت و دام می باشد الزمه العمل یعنی آن کار را بر او واجب کرد و به عهده او گذاشت (طریحی، مجمع البحرین، ۱۴۱۶ ق: ج ۶، ص ۱۶۲؛ جوهری، الصحاح، ۱۴۱۰ ق: ج ۵، ص ۲۰۲۹).

زبیدی در تاج العروس این گونه می آورد: اللزام: التبکیت به معنای شدت محکومیت، برخورد خیلی بد داشتن و زیاد محکوم کردن و راغب اصفهانی در المفردات معنای خود لفظ را بیان نکرده و تنها دو قسم از کاربرد آن را بیان نموده است (زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۴۱۴ ق: ج ۱۷، ص ۱۶۲؛ راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۱۲ ق: ص ۷۴۰)

الزام در اصطلاح یکی از قواعد مشهور فقهی است که مفاد آن طبق برخی اخبار این است: (هر کس به دینی متدین و معتقد است احکام آن دین بر او لازم است) و شیخ حر عاملی هم این حدیث شریف را در کتاب وسائل الشیعه آورده اند: من دان بدین قوم لزمته (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹ ق: ج ۲۲، ص ۷۵، ح ۳۰)

### مبانی تحقیق

حال که معنای این قاعده در لغت و اصطلاح مشخص شد لازم است این مطلب هم روشن شود که دو احتمال در این قاعده وجود دارد: اول اینکه این قاعده اختصاص به ابواب خاصی از فقه دارد؛ همچنان که در کتب گذشتگان می بینیم که این قاعده را تنها در دو باب طلاق و ارث اجرا می کردند. به عنوان نمونه به تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

(۱) شیخ طوسی به عنوان اولین کسی که این قاعده را به کار می برد در کتاب تهذیب الاحکام خود می آورد: «من طلق امرأته و كان مخالفا و لم يستوف شرائط الطلاق الا أنه يعتقد أنه يقع به البينونه لزمه ذلك»؛ اگر شخصی از اهل تسنن زنش را طلاق دهد و شرائط طلاق در آن کامل نباشد ولی خود شخص معتقد باشد که طلاق صورت گرفته جدایی حاصل شده و حکم طلاق بر او جاری می شود (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷ ق: ج ۸، ص ۵۷)

ایشان در کتاب المیراث به ادله ای که مفاد قاعده الزام را اثبات می کنند تمسک می فرمایند و پس از نقل روایاتی مبنی بر اینکه شیعه می تواند طبق مفاد قاعده الزام، به عنوان تعصیب، از ارث بهره مند شود می فرمایند: «هذه الاخبار مخالفه للحق غير معمول عليها عند الطائفة باجمعها لانه المعلوم عندهم أن مع الام لا يرث احد من الاخوه و الاخوات و قد بينا ذلك في ما تقدم. والوجه في هذه الاخبار أن نحملها على ضرب من التقيه لموافقها مذاهب العامه و يحتمل أيضا أن يكون ما ورد في أنه يجوز لنا أن نأخذ منهم على مذاهبهم على ما يعتقدونه كما يأخذونه منا و إنما يحرم أن يأخذ بعضنا عن بعض على خلاف الحق»؛ این اخبار که مخالف با قول حق هستند مورد عمل طائفه امامیه نیست چرا که با وجود مادر هیچ یک از برادران و خواهران ارث نمی برند. سپس ایشان در توجیه این اخبار دو راه حل را پیشنهاد می کنند: اول حمل بر تقيه چون موافق با مذهب عامه است و دوم أخذ میراث از باب روایاتی است که مفاد آنها جواز اخذ از اهل سنت بنا بر اعتقاد خودشان می باشد همان طور که آنان از شیعه بنا بر اعتقاد خودشان می گیرند (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷ ق: ج ۹، ص ۳۲۱)

(۲) پس از مرحوم شیخ (ره) مرحوم ابن ادریس در سرائر آورده اند: «وقد روی أصحابنا روايات متضافره بينهم متناصره و أجمعوا عليها قولاً و عملاً إنه ان كان المطلق مخالفاً و كان ممن يعتقد وقوع الطلاق الثلاث لزمه ذلك و وقعت الفرقة به»؛ روایات به حد تضافر رسیده و هر کدام دیگری را تأیید می کند و فقها بر این مطلب قولاً و عملاً اجماع دارند، مضمون این روایات چنین است که اگر طلاق دهنده سنی باشد و زن را سه طلاق کند و اعتقاد

به وجود چنین طلاقی داشته باشد لازم است بر طبق اعتقادش عمل کند و بینونت و جدایی حاصل شده است (حلی، السرائر، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۶۸۵)

۳) مرحوم شهید اول (ره) در دروس روایتی از زراره از امام صادق (ع) نقل می کند که چنانچه از میت، یک مادر و خواهرهای پدری یا مادری باقی مانده است، از جهت ارث چگونه تقسیم می شود؟ حضرت فرمودند: «أن للأم السدس، و لکلالة الاب ثلثان لکلالة الأم السدس»؛ برای مادر یک سوم و برای خواهران و برادران پدری دو سوم و برای خواهران و برادران مادری یک سوم از ارث می باشد (عاملی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، ۱۴۱۷هـ ق، ج ۲ ص ۳۵۶)

مرحوم شهید در ذیل این روایت می فرماید: «و هی متروکه للاجماع علی أن الاخوه لا یرثون مع الام و حملها الشیخ علی الزامهم بمعتقدهم بمعنی لو كانت الأم تری ذلك حل الاخوات التناول لنص الباقر و الصادق و الکاظم (علیهم السلام)»؛ این روایت مورد اعراض اصحاب است به این جهت که نزد شیعه این مطلب اجماعی است که با وجود مادر میت اخوه که عنوان کلالة را دارد ارث نمی ببرند. ولی شیخ طوسی (ره) این روایت را بر قاعده الزام حمل نموده به این معنی که اگر مادر خودش سنی باشد و به این حکم معتقد باشد یک سوم ارث می برد و کلالة از ناحیه پدر دو سوم ارث می برند (شهید اول، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، ۱۴۱۷ ق: ج ۲، ص ۳۵۶).

۴) شهید ثانی در باب طلاق اینگونه می آورد: «لا فرق فی الحکم علی المخالف بوقوع ما یعتقده من الطلاق بین الثالث و غیرها مما لایجتمع الشرائط عندنا و یقع عندهم کتعلیقہ علی الشرط و وقوعه بغیر إشهاد و مع الحيض و بالیمین و بالكفایه مع النیه و غیر ذلك من الاحکام التي يلتزمها...»؛ در حکم به طلاق و بینونه بر شخص سنی که همسر خود را طلاق داده تفاوتی نیست که سه طلاقه کرده باشد یا نوع دیگری از طلاق باشد که به اعتقاد شیعه شرائط آن کامل نباشد مثلا آن را معلق بر شرط کرده یا بدون شاهد طلاق داده یا طلاق در زمان حیض زن صورت گرفته یا با قسم طلاق داده و یا اینکه نیت طلاق نموده و به همان اکتفا کرده و

مواردی از این قبیل که خودشان آنها را صحیح می‌دانند (شهید ثانی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ۱۴۱۳ ق: ج ۱، ص ۳۶۸).

فاضل مقداد، مرحوم سبزواری، صاحب حدائق، صاحب ریاض و... نیز عباراتی با همین مضامین را دارند و این قاعده را در دو باب طلاق و ارث جاری نموده‌اند که البته این کار ریشه در روایات دارد چون روایات این قاعده معمولا در این دو باب وارد شده است (طوسی، ۱۴۰۷ تهذیب الاحکام، ق: ج ۹، ص ۳۱۹؛ عاملی ۱۴۰۹ ق: ج ۲۲، ص ۷۲).

احتمال دوم هم این است که این قاعده در تمام ابواب فقه جریان دارد، و به عنوان نمونه مرحوم تستری در بحث از مدخلیت اعتقاد در صحت و فساد عقد عباراتی دارند که در آن به مفاد قاعده الزام پرداخته و می‌فرمایند: «قد ورد فی الاخبار أن المتعه لا تحل الا لمن عرفها و حرام علی من جهلها وأن الله حرم علی الشیعه المسکر من کل شراب و عوضهم من ذلک المتعه و أن من کان یدین بدین قوم لزمته احکامهم و ورد أيضا أخبار آخر فی المخالفین إذا طلقوا نسائهم لغير السنه انکم الزموم من ذلک ما الزموا به انفسهم و تزوجهن فانه لا بأس بذالک... و مقتضاها ان للاعتقاد مدخلا عظیما فی صحه العقد و فساد و علیه یبتنی سایر شرائطه فیلزم علی العمل بذلک علی اطلاقه فی الطلاق و غیره...»؛ در روایات وارد شده که عقد موقت برای کسی که آن را بشناسد حلال و برای کسی که به آن جاهل باشد حرام است و اینکه خداوند بر شیعه هر مایع مست کننده‌ای را حرام نموده است و در عوض متعه را بر آنها حلال نموده است و اینکه هر کس معتقد به مذهب و دین قومی باشد احکام آن دین بر او لازم خواهد بود که در این زمانی اخباری هم وارد شده که وقتی یکی از اهل تسنن همسرش را به گونه‌ای طلاق دهد که خودش آن طلاق را صحیح می‌داند و لی از نظر شیعه باطل است طلاق واقع می‌شود و شخص شیعه می‌تواند آن زن را به ازدواج خود درآورد... مقتضای این دسته از اخبار این است که اعتقاد دینی در صحت و فساد عمل نقش مهمی دارد و عمل به این اخبار به طور مطلق لازم است و فرقی میان طلاق و غیر آن نیست (تستری، مقابسات الانوار، بی تا: ص ۲۷۲).

فیض کاشانی، مجلسی اول، و میرزای قمی و دیگران از جمله علمایی هستند که به توسعه این قاعده اشاره نموده اند (۴)، و پیش فرض ما در این مقاله روی همین احتمال است که این قاعده به باب خاصی از ابواب فقه اختصاص ندارد و در همه ابواب فقه جریان دارد؛ چون در همین آیه مورد بحث بالفرض که قاعده الزام از آن استفاده شود مربوط به باب سرقت است نه از باب ارث یا طلاق، و این به استدلال به این آیه لطمه ای وارد نمی کند. همچنین بنای ما در این نوشتار این است که این قاعده، قانون تعامل با همه کسانی است که دینی غیر از تشیع دارند نه اینکه اختصاص به تعامل بین شیعه و اهل تسنن داشته باشد، حتی بین دو شیعه یا دو نفر از اهل یک دین هم می توان این قاعده را جاری دانست البته تا زمانی که حکم بر طبق این قاعده به نفع حق و بر ضرر کسی باشد که عقیده باطل دارد، همانطور که شیخ حسین حلی در کتاب بحوث فقهیه به این مطلب اشاره نموده است (حلی، بحوث فقهیه، ۱۴۱۵ ق: ص ۲۷۱).

### آیات الاحکام

آیات جمع آیه و در لغت به معنای علامت و نشانه اشکار است (راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۱۲ ق: ص ۷۳۹)، و در این بحث به معنای فقراتی از قرآن کریم می باشد. احکام هم جمع حکم است که در لغت به معنای قضاوت کردن و در اصل به معنای منع کردن می آید (فیومی، المصباح المنیر، ۱۳۴۷ ق: ج ۲ ص ۱۴۵) و آنچنان که شهید اول در القواعد و الفوائد می فرمایند در اصطلاح حکم خطابی است از جانب شارع که به گونه اقتضایی یا تخییری به افعال و اعمال مکلفین تعلق می گیرد (شهید اول، القواعد و الفوائد، ۱۴۰۰ ق: ج ۱، ص ۳۹).

در تعریف آیات الاحکام مفسران فقه القرآن سخنی نگفته و آن را به وضوحش واگذار نموده اند؛ اما عده ای از معاصران آن را اینگونه تعریف کرده اند: «الآیات التي تتعلق بغرض الفقیه لاستنباطه منها حکماً شرعياً» (جمعی از پژوهشگران، موسوعه الفقه الاسلامی،

۱۴۲۳ ق: ج ۲، ص ۳۷). آیاتی که فقها برای استنباط حکم شرعی به کار می‌گیرند، و به عبارت ساده تر آیات الاحکام آیاتی هستند که مشتمل بر احکام شرعی اسلام می‌باشند. با رجوع به آیاتی که در کتب آیات الاحکام می‌یابیم که این آیات بر دو نوعند: آیاتی که به صراحت حکم شرعی را بیان نموده‌اند و دسته دوم آیاتی که به طور خفی دال بر حکم شرعی بوده و به طور غیر مستقیم مبین حکم شرعی می‌باشند مانند این آیه شریفه (والذی خبث لایخرج الا نکدا) که برخی از فقها از آن استفاده نموده‌اند که مشرکه و زانیه نباید به طفل مسلمان شیر بدهند (قطب راوندی، فقه القرآن، ۱۴۰۵ ق: ج ۲، ص ۱۲۵).

البته در کتب معروف آیات الاحکامی که امامیه نگاشته‌اند تنها آیاتی بحث شده که به طور مستقیم دال بر حکم شرعی هستند، گویا مبنای این بزرگواران این بوده که تنها آیاتی ظرفیت فقهی دارند که به طور مستقیم دال بر حکم شرعی باشند، ولی در این نوشتار مبنای ما این است که تمام آیات قرآن به نوعی می‌توانند آیات الاحکام بوده و مبین حکمی از احکام الهی باشند همانطور که آیت الله معرفت در اینباره می‌فرمایند... ما اگر حکم را اعم بدانیم از آنچه در رفتار انسان و در زندگی انسان تأثیر دارد، باید بگوییم همه قرآن کتاب آیات الاحکام است (معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ۱۴۱۰ ق: ج ۱، ص ۲۹۹) نه اینکه آنها را محدود به عدد خاصی در قرآن بدانیم و بعد به دلیل اینکه آیه ای داخل آن آیات نیست از محل بحث آن را خارج کنیم و در استدلال به آن خدشه وارد کنیم.

مطلب دیگری که قبل از بیان آیه مورد بحث لازم است متذکر شویم این است آیاتی از قرآن که بیانگر حکم شرعی هستند، به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

### (۱) مبین حکم خاص

مراد آن دسته آیاتی هستند که احکام خاص یک مسأله را بیان می‌کنند مانند: «لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً» (آل عمران ۹۷)؛ که این آیه تنها درباره وجوب حج و شرط استطاعت آن است.

### (۲) مبین حکم عام



بعضی از آیات با عمومیت خود چند مسأله فقهی را در بر می گیرند مانند: «...فاستبقوا الخیرات إلى الله مرجعکم جميعاً» (بقره ۴۸)؛ که بر سبقت گرفتن نسبت به هر کار خیری دلالت دارد و همچنین آیه «...تعاونوا علی البر و التقوا و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان...» (مائده ۲)؛ که با عمومیتش بر عاریه و رساندن اشیاء پیدا شده به صاحبش و امثال آن دلالت می کند.

### ۳) مشتمل بر قاعده اصولی

چون در واقع علم اصول ابزار استنباط احکام است آیاتی که بیانگر قواعد اصولی هستند به طور غیر مستقیم جزء آیات الاحکام به شمار می روند، مثل آیه نبأ که می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا إن جائکم فاسق بنیا فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین» (حجرات: ۶)؛ و نیز آیه نفر که می فرماید: «و ما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولاً نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقوها فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم...» (توبه: ۱۲۲).

### ۴) مشتمل بر قاعده فقهی

تعدادی از آیات فقهی از عام فراتر رفته و شامل ابوابی از فقه و حقوق اسلامی نیز می شود مثل آیه «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» (بقره: ۱۸۵)؛ و نیز آیه «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج...» (حج: ۷۸) (میبدی، باز پژوهی آیات فقهی قرآن، ۱۳۸۶: ص ۳۲).

آیه مورد بحث در این نوشتار قرار است که از قسم چهارم معرفی شده و از قاعده فقهی استنباط شود.

### آیه ۱۷۶ سوره یوسف

«فبدأ بأوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه كذلك کدنا لیوسف ما کان لیاخذ أخاه فی دین الملک إلا أن یشاء الله نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم»

بعد از آنی که برادران حضرت یوسف (ع) بنیامین را با خود به مصر آوردند حضرت یوسف به اذن الهی تصمیم داشت برادرش را در مصر نگهدارد لذا نقشه قرار دادن جام در بار

بنیامین را طراحی کرد که به گفته این آیه راه چاره ای بود که خداوند متعال پیش روی یوسف (ع) قرار داد.

نقشه این بود که بعد از به راه افتادن برادران به سوی کنعان به آنها تهمت دزدی زده شود (توجهاتی برای این موضوع ذکر شده رجوع شود به تفسیر تسنیم، ج ۴۱، ص ۲۲۷) و آنها که از ماجرا بی اطلاع بودند انکار کرده و بعد به آنها گفته شود که اگر در بار شما مال مسروقه پیدا شد حاضر به چه حاضر به چه مجازاتی هستید، آنها هم که از خود مطمئن بودند پاسخ بدهند که در کنعان کسی را که دزدی می کند به بردگی می گیرند.

این آیه ادامه این داستان است که سربازان حکومت شروع به گشتن بارها می کنند، البته ابتدا از بار برادران شروع می کنند تا قضیه افشا نشود، در پایان جام را از بار بنیامین بیرون می آورند.

### استدلال به آیه

محل بحث ما در این آیه از کذالك كدنا به بعد می باشد که می فرماید: «... کذلک کدنا لیوسف ما کان لیأخذ أخاه فی دین الملک إلا أن یشاء الله...».

نقشه یوسف (ع) برای نگهداری برادرش بنیامین از آغاز تا پایان کید الهی بود؛ یعنی یوسف (ع) به الهام خدا این کارها را انجام داد، تا بتواند برادرش را محترمانه نزد خود نگهدارد و گرنه نگهداشتن بنیامین نشدنی بود چون از طرفی در قانون مصر دزد را به گونه دیگری همچون زندان و شکنجه مجازات می کردند و یوسف نمی توانست او را بر طبق آیین پادشاهی مصر پیش خود نگهدارد.

و از سوی دیگر برادرانش نیز به این سادگی از دست دادن بنیامین را نمی پذیرفتند چون به پدر تعهد داده بودند که او را باز گردانند از این رو خدای سبحان تدبیری به یوسف آموخت که هم برادرانش بپذیرند و هم به قانون مصر با برادرش رفتار نکند (جوادی آملی، تسنیم، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۲۳۹).

جمله کذلک کدنا در مقام امتنان بر یوسف است و کید آنچه‌ان که راغب در المفردات می نویسد: نوعی حيله و نیرنگ است که گاه مذموم است و گاه ممدوح است، و معتقد است استعمال آن در جانب مذموم بیشتر است، البته مورد آیه را از موارد ممدوح یاد می کند (راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۱۲ ق: ص ۷۲۸).

از این که خداوند این نقشه و تدبیر را به خود نسبت داده و فرمود: کذلک کدنا؛ یعنی این راه چاره را خداوند به حضرت یوسف (ع) آموخت و این نقشه چیزی نبود جز اینکه برادران به آنچه خود بدان معتقدند به آن پایبند باشند، و چون این امر دستور الهی بود حجت بوده و می توان از آن حکم کلی برداشت نمود؛ چون از سویی اگر مربوط به همین مورد خاص می بود شارع باید بیان می نمود و از سوی دیگر بنای ما در این نوشتار بر این بود که احکام شرایع سابقه را می توان استصحاب نمود. بنابراین این داستان مربوط به زمان حضرت یوسف است ولی برای ما هم حکم آن حجت خواهد بود.

نکته دیگر اینکه قبلاً هم متذکر شدیم که این قاعده تا زمانی که به ضرر خصم باشد قابلیت جریان دارد فرقی نمی کند بین مذهب حق و باطل باشد یا اینکه بین دو نفر از یک مذهب باشد ولی یکی کلامش حق و دیگری باطل باشد در آیه مورد بحث هم با اینکه نزاع در ظاهر بین دو یهودی است (حضرت یوسف (ع) و برادران) ولی چون این قاعده به نفع حضرت یوسف (ع) که بر حق است می باشد اجرای آن در این مورد هم بلامانع خواهد بود.

از سوی دیگر در آیه ۶ همین سوره که می فرماید: «و کذلک یجتییک ربک و یعلمک من تأویل الأحادیث و یتیم نعمته علیک و علی آل یعقوب کما أتمها علی ابویک من قبل ابراهیم و اسحق إن ربک علیم حکیم».

بر طبق این آیه حضرت یوسف لحظه به لحظه مورد عنایت و تأیید خداوند متعال بوده و هرکاری می کرده صبغه الهی داشته، بنابراین با صرف نظر از (کذلک کدنا) هم می توان رضایت الهی به عمل حضرت یوسف را (ملزم کردن خصم به چیزی که خودش قبول دارد)، را برداشت نمود.

## رد استدلال به آیه ای دیگر

احتمال دارد به استدلال به این آیه اشکال شود و آن اینکه در آیه ۴۹ سوره مائده مضمونی مخالف آیه به چشم می خورد خداوند در این آیه می فرماید: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»؛ و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده داوری کن و از هوس های آنان پیروی مکن و از آنها بر حذر باش مبادا تو را از بعضی احکامی که خداوند نازل کرده منحرف سازند و اگر آنها (از حکم و داوری تو) روی گردانند بدان که خداوند می خواهد آنها را به خاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.

بر طبق ظاهر این آیه پیامبر (ص) مأمور شده اند که به حکم الهی بین یهودیان حکم کنند نه بر طبق اعتقاد خودشان بنابراین این آیه با آنچه از آیه مورد بحث برداشت کردیم در تعارض می باشد.

## جواب اشکال

اولاً: شأن نزول آیه را که نگاه می کنیم ارتباطی با رد قاعده الزام ندارد؛ چرا که در شأن نزول آیه آنگونه که ابن اسحق از ابن عباس نقل می کند چنین آمده که کعب ابن اسید و عبد الله ابن صوريا و شاس بن قیس که از سران یهود بودند گفتند نزد محمد برویم شاید بتوانیم او را فریب دهیم لذا نز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: یا محمد تو خود می دانی که ما از اشراف و دانشمندان یهود می باشیم ما اگر بخواهیم از تو پیروی کنیم به خاطر ما تمام یهود از تو پیروی خواهند کرد و مخالفتی نخواهند داشت ولی بین ما و بعضی از طوائف ما خصومت و دشمنی است می خواهیم تو را برای خود حکم قرار دهیم به شرط این که به نفع ما و به ضرر آنها حکم کنی اگر چنین کاری بکنی به تو ایمان آورده و پیرویت می کنیم. پیامبر از این کار امتناع نموده و این دو آیه به همین مناسبت نازل گردید (سیوطی، لباب النقول فی اسباب النزول، ۱۴۲۲ ق: ص ۱۰۳).

ثانیاً: بالفرض که از شأن نزول آیه هم صرف نظر کنیم و قائل شویم که مورد مخصص نیست و شأن نزول نمی تواند آیه را تخصیص بزند باز هم این آیه با آیه مورد بحث تعارضی نخواهد داشت، چرا که تأیید الهی نسبت به این عمل در داستان نشانه این است که حضرت یوسف از آغاز تا به پایان مأمور اجرای حکم الهی بود بنابراین اگرهم قاعده الزام از این آیه استنباط شود همان (ما انزل الله) خواهد بود نه اینکه حکمی بر خلاف حکم الهی باشد.

### نتیجه گیری

حاصل آنکه با پیش فرض می توان از آیه ۷۶ سوره یوسف قاعده الزام را استفاده نمود که آنها عبارتند از:

۱. استصحاب شرایع سابقه جایز باشد
۲. قاعده الزام به باب طلاق و ارث که مورد روایات این باب است اختصاص ندارد و در تمام ابواب فقه جاری است.
۳. این قاعده تنها قانون تعامل بین شیعه و اهل سنت نیست بلکه در مورد تمام کسانی که دینی غیر از تشیع دارند قابل جریان است.
۴. آیات الاحکام محدود به عدد خاصی نبوده و حتی آیاتی که به طور صریح به حکم شرعی دلالت ندارند اگر به طور غیر مستقیم هم دلالت بر حکمی بنمایند در ردیف آیات الاحکام قرار می گیرند.

### فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. تستری، اسد الله، «مقابس الانوار»، مؤسسه آل البیت، قم، بی تا.
۳. جمعی از پژوهشگران، «موسوعه الفقه الاسلامی»، مؤسسه دار المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، قم، ۱۴۲۳ق.

۴. جوادی آملی، عبدالله، «تسنیم»، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۹۵.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح»، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۶. حلی، حسین، «بحوث فقهیه»، مؤسسه المنار، قم، ۱۴۱۵ق.
۷. حلی، ابن ادريس، «السرائر»، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۰ق.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعه»، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ق.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، «مفردات». دارالعلم-الدار الشامیه، لبنان، ۱۴۱۲ق.
۱۰. زبیدی، محب الدین، «تاج العروس من جواهر القاموس»، دارالفکر للطباعه و النشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۱۱. سیوطی، جلال الدین، «لباب النقول فی اسباب النزول»، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۱۲. طریحی، فخر الدین، «مجمع البحرین»، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۴۱۶ق.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن، «تهذیب الاحکام»، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۱۴. عاملی، محمد بن مکى، «الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه»، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۵. عاملی، زین الدین، «مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام»، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳ق.

۱۶. عاملی، محمد بن مکی، «القواعد و الفوائد»، کتابفروشی مفید، قم، ۱۴۰۰ق.
۱۷. عیاشی، محمد بن مسعود، «التفسیر»، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰.
۱۸. فاضل لنکرانی، محمد جواد، «قاعده الزام»، مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)، قم، ۱۳۹۱.
۱۹. فیومی، محمد بن علی، «المصباح المنیر»، بی نا، مصر، ۱۳۴۷ق.
۲۰. قطب راوندی، سعید بن هبه الله، «فقه القرآن»، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۵ق.
۲۱. معرفت، محمد هادی، «التمهید فی علوم القرآن»، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۰ق.
۲۲. میبیدی، محمد فاکر، «باز پژوهی آیات فقهی قرآن»، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.